

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۰۷ اکتوبر ۲۰۲۱

حمید انوری

انسانیت هنوز نمرده است

پرندۀ متعلق به دختر افغان در اقامتگاه سفیر فرانسه در امارات



پرندۀ مینا که به یک دختر افغان تعلق دارد و حالا در اقامتگاه سفیر فرانسه در ابوظبی زندگی می کند

یک دختر افغان که پس از تصرف افغانستان توسط طالبان از جمله افرادی بود که از آن کشور به خارج تخلیه شد، مطلع شده است که پرندۀ خانگی او را سفیر فرانسه در ابوظبی به خانه اش برده است.

هنگام سفر از کابل به امارات متحدۀ عربی و از آنجا به پاریس، این دختر نتوانست مرغ مینای خود به نام جوجی را همراهش به فرانسه ببرد و در نتیجۀ، زاویۀ شاتل، سفیر فرانسه سرپرستی این حیوان را بر عهده گرفت.

این پرندۀ در حال حاضر در اقامتگاه سفیر فرانسه در ابوظبی زندگی می کند و پس از چند روز آموزش، به زبان فرانسوی روزبخیر می گوید.

آقای شاتل گفته که سعی خواهد کرد که در سفر به فرانسه، پرندۀ را با خود ببرد و به این دختر افغان تحویل دهد.

بین روز ۱۴ آگست، یعنی یک روز قبل از سقوط کابل به دست طالبان، و ۳۰ سپتمبر و تکمیل خروج نظامیان امریکایی از افغانستان، بیش از ۱۲۰ هزار نفر از افغانستان به خارج منتقل شدند. حدود ۲۶۰۰ شهروند(تبعه) افغانستان که احتمال می رفت در خطر باشند با پرواز هایی که دولت فرانسه ترتیب داده بود خارج شدند.

در مورد مرغ متعلق به دختر افغان، آقای شاتل در متنی عاطفی در توئیتر خود نوشت: "دختری خسته با یک دارایی غیرعادی به پایگاه هوایی الظفره وارد شد. دارایی غیرعادی او یک پرنده بود و این دختر برای همراه آوردن این پرنده مجبور شده بود در فرودگاه کابل مبارزه کند و آن را با خود تا امارات آورده بود."

سفیر فرانسه در این متن افزوده است "اما به دلایل بهداشتی(صحی)، پرنده اجازه نداشت سوار هواپیما شود و من متوجه شدم که دختر افغان بی صدا گریه می کند، من هم خیلی متاثر شدم و قول دادم از پرنده در محل اقامت خودم نگهداری کنم، به او غذا بدهم و او هم می تواند هر وقت دلش خواست به دیدن پرنده بیاید و آن را با خودش ببرد."

آقای شاتل یک قفس خرید و پرنده را در آن گذاشت، غذا داد و صبح ها هم قفسش را به باغ برد تا با سایر پرنده ها معاشرت کند تا اینکه بالاخره جوجی به محیط جدید خو گرفت. او می گوید که پرنده شروع کرد به حرف زدن به زبانی که آموخته بود و آنها آن را نمی فهمیدند.

سفیر فرانسه که می دانست مرغ مینا به تقلید صدای انسان شهرت دارد، در صدد برآمد زبان فرانسوی هم به او یاد بدهد و با کلمه سلام bonjour شروع کرد.

سفیر می گوید "مساله این است که جوجی مردها را دوست ندارد. او با اخم به من نگاه می کرد؛ با عصبانیت نگاه می کرد، اما برای زنها می خندید. من مایوسانه به تلاش روزانه ام ادامه دادم - اما مطمئناً او به من گوش نمی داد."

او اضافه می کند: "... یا من اینطور فکر می کردم. تا اینکه یک روز، خانم مدیر اقامتگاه سفیر فرانسه هدیه ای به من داد که مستقیماً به قلبم راه یافت." آقای شاتل کلیپ کوتاهی را که خانم رئیس برایش فرستاده در توئیتر خود گذاشته که به نظر می رسد در آن پرنده به فرانسوی روزبخیر می گوید.

آقای شاتل می گوید صاحب این پرنده، که او را عالییه می نامد، از پاریس با او تماس گرفته و "بسیار خوشحال است که می بیند از پرنده اش اینطور نگهداری می شود."

آقای شاتل در این تماس تلفنی به عالیہ گفت: "عالیہ، پرنده شما طلسم خوش شانسی سفارت شده، اما اینجا هم پرنده متعلق به شماست و اگر بتوانم، یک روز آن را شخصاً برایتان می آورم." (بی بی سی) بلی هموطن! با اینهمه جور روزگار و با اینهمه نامردی و نامردمی و با اینهمه کُشت و کشتار، با اینهمه دغل بازی های ابنای روزگار و با اینهمه مریز و کجدار، در این هیاهوی بسیار، دیده می شود که هنوز هم انسانیت زنده است.

چه زیباست که شاهد آنیم دخترکی از تبار افغان و از سرزمین درد و داغ و حرمان، آنگاهی که مجبور می شود سرزمین آبائی خود را ترک کند و "پُشت سر دیده نتاند"، همه عزیزان و دوستان و آشنایان و همه داشته ها و نداشته هایش را بگذارد و برود، برود به یک سرزمین بیگانه و یک آینده نامعلوم، برود تا زنده بماند، برود به یک سرزمینی که هرگز و تحت هیچ شرایط و اوضاع و احوالی، هرگز و هرگز سرزمین پدری اش نمی شود، برود و از تمام دار دنیا فقط یک پرنده زیبا و کوچک را با خود ببرد.

آن دخت افغان، حالا هیچ مهم نیست که از کدام قوم و قبیله بوده و به کجای افغانستان تعلق داشته است، چنان قلب پاک و زیبا داشته است که تمام دنیایش همان یک پرنده بوده است. همان یک پرنده که صاف و ساده و بی آرایش، با آواز قشنگ و پر وبال زیبا، گویا از بام تا شام راز دار و رفیق و یار و یاور او بوده است و از تمام دار دنیا به او دل بسته بوده است.

آن دختر افغان که در این گزارش به او اسم زیبای "عالیہ" را برگزیده اند، به هزار خواری و زحمت و کش و گیر و بگیر و بمان و برو، با هزار تلاش و تقلا، عاقبت موفق می شود که "مینای" مورد علاقه اش را با خود داخل طیارات غولپیکر قوای نظامی امریکا نماید و در بین صد ها و هزاران مسافر و بکس و بقچه و طفل و پیر و جوان، از مینای خود محافظت کرده و تا امارات متحده برساند. باز هم همان قوانین دست و پا گیر و همان مشکل تراشی ها و همان دغدغه های سرسام آور در میدان هوایی امارات شروع می شود. باز هم انسانیت در مقابل قانونیت قرار میگیرد و باز هم اشک های "عالیہ" جاری می شود. او نمی تواند پرنده دوست داشتنی خود را تنها گذاشته و باز هم برود به یک سرزمین ناشناخته دیگر و باقی ماجرا...

و اما اینبار دیده می شود که باز هم انسانیت به نحوی خود را نشان میدهد و می بینیم که هنوز انسانیت زنده است و هنوز آواز انسان به انسان میرسد.

اینبار اما انسانیت خود را در قالب یک فرانسوی به نمایش میگذارد، این انسان کس دیگر نیست غیر از سفیر فرانسه در امارات عربی. او به اشک های دخترک افغان ارج میگذارد و نشان میدهد که قلب همه انسانها از سنگ نیست و...

و اما جالبتر این است که اینبار یک فرانسوی در صدد قهرمان سازی برای افغانستان نیست. این فرانسوی نه برای مردم افغانستان "شیر" می تراشد، نه "قهرمان" می سازد و نه هم یک خیابانک خلوت و از یاد رفته را به نام یک جنایتکار جنگی مسما می سازد. این فرانسوی که نمادی از انسانیت می تواند باشد، نه در فکر شهرت طلبی است و نه جمع آوری آثار عتیقه و لاجورد و زمرد و... هر کشوری و هر خطه ای خوب و بد و زشت و زیبا دارد و هنوز انسانیت نمرده است، حتی در فرانسه و رو سیه و امریک و...، انسانیت هنوز نفس می کشد و هزار باده ناخورده در رگ تاک است.

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان
هزار باده ناخورده در رگ تاک است
به خود خزیده و محکم چو کوهساران زی
چو خش مزی که هوا تیز و شعله بی باک است